محمد مهدی بهداروند
پژوهشگر تاریخ جنگ

عملیات رمضان آغاز مرحله جدیدی در جنگ ۸ساله به شمار می‌رود. زیرا در این عملیات برای نخستین بار با هدف تأمین امنیت پایدار در مرزها و به دست آوردن پشتوانه‌ای جهت احقاق حقوق پایمال شده کشورمان، رزمندگان وارد خاک دشمن شدند. برآوردها پیش از آغاز عملیات این بود که به‌دلیل ضعف روحیه قوای دشمن و سردرگمی فرماندهان عراقی پس از شکست‌های زنجیره‌ای، پیروزی دور از دسترس نخواهد بود. از این رو عملیات رمضان برای دستیابی به اهدافی در اطراف بصره و محاصره این شهر طراحی و به اجرا درآمد. اما به‌رغم حملات متعدد در پنج مرحله و ۱۵ روز تلاش متوالی، به‌دلیل استحکامات فوق تصور دشمن، موفقیت چشم‌گیری حاصل نشد. در نتیجه فرماندهان تصمیم گرفتند تا نیروهای تحت امر خود را عقب کشیده و عملیات را متوقف کنند. سردار محمد نبی رودکی یکی از فرماندهان اصلی این عملیات در گفت‌وگویی صریح ضمن بیان نکات تازه‌ای پیرامون این عملیات، به برخی از پرسش‌ها و ابهامات در ارتباط با عملیات رمضان پاسخ گفته است.

ایرنا

سردار محمد نبی رودکی

در ارزیابی تحلیلی عملیات رمضان از سوی سردار محمدنبی رودکی یکی از فرماندهان ۸سال دفاع مقدس مطرح شد

دشواری های اولین عملیات برون مرزی

■ عملیات رمضان در چه شرایط و با چه مقدماتی به مرحله اجرا درآمد؟

پس از فتح خرمشهر بحث ورود به خاک عراق، یکی از مباحث داغ و مهم بود و جلسه ای با حضور مسئولین ارشد سیاسی - نظامی کشور در خدمت حضرت امام(ره) تشکیل شده و این موضوع مطرح می شود. آقای محسن رضایی همان ایام در گزارشی به فرماندهان درباره این جلسه می گفت: «جلسه‌ای در حضور امام(ره) برگزار شده که آقای هاشمی در آن جلسه نتوانسته امام را برای ورود به خاک دشمن قانع کند، در جلسه دوم که من هم بودم، **بحث برسر این بود که ما الان در منطقه جنوب به مرز رسیدیم؛ اما جایی که ما در مرز هستیم، یک خط در وسط بیابان است که هیچ عارضه ای ندارد و اگر آتش بس شود، باید یک نیروی عظیمی را در بیابان ها نگه داریم؛ ولی اگر از مرز عبور کنیم و پشت اروند قرار بگیریم، اگر هم قرار باشد ایران آتش بس را بپذیرد، ما پشت یک رودخانه قرار می گیریم که با دو، سه تیپ می توانیم براحتی دفاع کنیم.** درحالی که در شرایط فعلی ارتش عراق پشت دروازه های خرمشهر و آبادان در داخل خاک خودش است و ۵۰۰ متر بیشتر با این دو شهر فاصله ندارد؛ اما ما حداقل ۲۰ کیلومتر با بصره نزدیک ترین شهر عراق فاصله داریم و موازنه دفاعی و پدافندی اصلاً برقرار نیست. آقای هاشمی گفتند درست است که ما به مرز رسیده ایم. اما اگر جنگ بخواهد ادامه یابد، ما درون مرز که کاری نمی توانیم بکنیم، اگر هم بخواهیم از طریق مذاکرات جریان را پیش ببریم، باید یک چیزی به‌عنوان اهرم فشار دست ما باشد که با آن بتوانیم مسأله جنگ را حل کنیم. بعد از ایشان، تیمسار ظهیرنژاد، فرمانده وقت ارتش، صحبت کرد و گفت؛ این مرز بین المللی که ما بر سر آن قرار گرفته ایم، قابل دفاع نیست چون یک بیابان است. حتی نقشه های مرزی هم قابل تفکیک نیست. ما باید برویم کنار اروندرود که یک عارضه ای باشد که اگر جنگ قرار باشد ۲۰ یا ۳۰ سال هم طول بکشد، ما با یک نیروی کم بتوانیم پشت این عارضه که یک مانع طبیعی است، دفاع کنیم.»

■ دلیل مخالفت امام چه چیزی بود؟

محسن رضایی به‌عنوان فرمانده ارشد سپاه در آن جلسه با فرماندهان مطرح می کند که «اگر در چنین شرایطی ما آتش بس بدهیم، آنها با یک خمپاره ۶۰ هم می‌توانند از آن طرف رودخانه، وسط شهر آبادان را بزنند و پالایشگاه را به آتش بکشند یا بزنند وسط خرمشهر. اما اگر برویم پشت نیمه دوم اروندرود یا همان شط العرب، در فاصله ۵۰۰ متری بصره خواهیم بود و یک موازنه در مقابله به مثل پیدا می‌کنیم. در این صورت، ارتش عراق اگر بخواهد به خرمشهر و آبادان تیراندازی کند، ما هم می‌توانیم روی بصره فشار بیاوریم.»

آقا محسن در همین نشست با فرماندهان گفت: «امام(ره) پس از شنیدن این حرف‌ها می‌گوید: «من فکرهایم را می‌کنم و اطلاع می‌دهم.» چند روز بعد احمد آقا تماس گرفته و می‌گوید: که امام قبول کردند، منتها شرایطی را مطرح کردند، از جمله گفتند باید حواستان باشد که مردم را نزنید، امام در عین حال این نگرانی را هم مطرح کرده بودند که؛ اگر شما وارد شوید، دشمن شما را به‌عنوان متجاوز قلمداد خواهد کرد.»

■ دلایل امام در مخالفت برای ورود به خاک عراق چه بود؟

آقای هاشمی به‌عنوان فرمانده عالی جنگ دراین باره به سردار محسن رضائی گفته بود: «فرماندهان ارتش و سپاه چند روز پس از فتح خرمشهر در جلسه ای که به‌عنوان جلسه شورای عالی دفاع بود، خدمت امام رسیده بودند. من و آیت الله خامنه ای هم بودیم. آن موقع من سخنگوی شورای عالی دفاع بودم. **خرمشهر فتح شده بود و نیروهای ما خیلی شاداب بودند. نیروهای زیادی هم عازم جبهه ها می شدند. عراقی ها هم خیلی سرخورده بودند. طبیعی این بود که در تعقیب نیروهای فراری دشمن بعثی وارد خاک عراق شده و آنها را در خاک خودشان منهدم کنیم. جلسه هم برای این تشکیل شده بود که چه کار کنیم؟ امام(ره) در قدم اول، هم با ورود به خاک عراق مخالفت کردند و هم با ختم جنگ. و این با منطق نظامی ها سازگار نبود.** آنها می گفتند؛ اگر عراق بفهمد ما پشت مرز می ایستیم و داخل خاک آنها نمی شویم، با خیال راحت قوای خود را بازسازی می کنند. به‌علاوه، تعدادی از ارتفاعات سرشکن ما در غرب در اختیار عراق است و ممکن است بار دیگر با تجربه بیشتر و حمایت دیگران به شکل دیگری حملات را آغاز کند. با اینکه شخصیت امام(ره)، زبان نظامی ها را مقداری کند می کرد، ولی انصافاً کارشناسانه حرف زدند. گفتند اینکه ما دشمن منهزم را تعقیب نکنیم و به آنها فرصت تجدید قوا بدهیم، با منطق نظامی نمی خواند. اگر ما بخواهیم جنگ را ادامه دهیم، نمی‌توانیم بگوییم که ما تا مرز می آییم. بعد از این دیگر دشمن چه مشکلی دارد؟ امام(ره) هم با آن روحیه ای که داشتند، در مقابل منطق خاضع بودند و با همه قاطعیتی که داشتند، منطق اینها را پذیرفتند و گفتند که راه دیگری انتخاب کنید. چند دلیل آوردند که نباید وارد خاک عراق شویم که قبلاً هم گفته بودند. یکی این بود که با ورود ما به خاک عراق، مردم عراق هم آنگونه که الان روحیه آنها با ماست، (چون مردم عراق در جنگ بیشتر طرفدار ما بودند و علاقه ای به صدام نداشتند) آن موقع حس وطن خواهی آنها سبب می‌شود که پشت سر دولت وارتش عراق بایستند. دوم اینکه دنیای عرب هم احساس خطر می کند و روحیه ناسیونالیسم عربی گُل می کند و برای عراق نیروی زیادی می گذارند. سوم هم اینکه جهان حاضر نیست اینگونه ببیند که ما عراق را تصرف کردیم. همه این‌ها سبب می‌شود کار ما در جنگ مشکل شود. بعد هم یک دلیل انسانی و دینی را اضافه کردند و گفتند که مردم عراق دوستان ما هستند و ما در آینده با مردم عراق باید کار کنیم و آنها هم به ما تکیه خواهند کرد. ما نباید به مردم عراق صدمه بزنیم، چرا که یکی از اهداف ما در ادامه (جنگ)، نجات مردم عراق از دست بعثیان خون آشام است. تا حال آنها به کشور ما آمده بودند و ما با آنها به‌عنوان متجاوزان می جنگیدیم. وقتی به آنجا برویم، مردم آسیب می بینند. **با پیشنهاد امام(ره)، راه حلی انتخاب شد و دیگران هم قبول کردند و آن این بود که اگر می خواهید وارد خاک عراق شوید و ضرورت دارد، وارد شویم، اما در جایی وارد شویم که مردم نباشند یا خیلی کم باشند. شما چنین جایی را پیدا کنید و وارد خاک عراق شوید تا هم قدرتتان را نشان دهید و هم خاطر دشمن راحت نشود. این استراتژی ای شد که امام(ره) به ما دادند.** در آن جلسه من و آیت الله خامنه ای بحثی نکردیم. چون ما نظامی نبودیم، آنها بحث می کردند. با این جمع بندی از خدمت امام(ره) بیرون آمدیم.»

■ در این شرایط منطقه شاهد چه تحولاتی بود؟

با فتح خرمشهر، دنیا به پیروزی جمهوری اسلامی اعتراف کرد و عراق فهمید رزمندگان تا نابودی نظام بعث از پا نمی نشینند. متأسفانه، پس از سوم خرداد ۱۳۶۱، اسرائیل با یک برنامه حساب شده به جنوب لبنان حمله کرد. آقای غلامعلی رشید درباره این واقعه تاریخی در جلسه ای می گفت: «بعد از عملیات موفق و پیروزمند بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر، استکبار جهانی و ارتجاع منطقه که تمام نقشه های خود را در پشتیبانی از صدام برباد رفته می دید، احساس خطر کرده و برای نجات این جرثومه ظلم و تجاوز و جنایت به طور هماهنگ به دو کار اقدام کرد: ابتدا صدام را برای پذیرش صلح و عقب نشینی از مناطق غربی ایران تشویق کرده و از طرف دیگر، برای عدم سرایت آثار این پیروزی به ملت های مسلمان و مبارز، به‌خصوص شیعیان لبنان و مبارزان فلسطینی و در نتیجه، در خطر قرار گرفتن رژیم اشغالگر قدس، اسرائیل با تمام قوا از زمین، دریا و هوا تهاجم سنگینی را به جنوب لبنان آغاز کرد و تا حوالی بیروت پیشروی کرد.»

■ منطقه عملیاتی رمضان دارای چه ویژگی هایی بود؟

منطقه عملیات رمضان از ویژگی های خاصی برخوردار بود که تا قبل از آن نه من، بلکه هیچ یک از فرماندهان با آن ویژگی ها برخورد نکرده بودیم. منطقه این عملیات از شلمچه تا کوشک بود و چهار قرارگاه نصر، فتح، فجر و قدس برای این منظور درنظر گرفته شده بودند. در فاصله بعد از آزادسازی خرمشهر، عراق استحکاماتش را در شلمچه، جفیر و کوشک کامل کرده بود، اما این استحکامات هنوز به منطقه زید نرسیده بود. عملیات که شروع شد، سه قرارگاه نصر، فجر و قدس ناموفق بودند و به موانع خوردند. نیروهای تحت امر قرارگاه فتح به‌دلیل آنکه در زمینی بودند که هنوز موانع عمده ایجاد نشده بود، بیش از ۲۰ کیلومتر پیشروی کردند و تا سه چهار کیلومتری شط العرب هم رسیده و قرارگاه لشکری عراق را تصرف کردند، ولی چون قرارگاه های دیگر پیشروی نکردند، جناح های این قرارگاه خالی ماند. عراقی ها هم از فرصت استفاده کرده از پهلو به نیروهای قرارگاه فتح زدند که به عقب نشینی آنان منجر شد. البته، قرارگاه فتح به جای عقب نشینی کامل، مقداری از خاک عراق را نگه داشت و روی پاسگاه زید و جاده خاکی مستقر شد و حدود دو کیلومتر در خاک عراق ماند.

■ صحنه این عملیات چه تفاوتی با سایر عملیات ها داشت؟

از مرحله دوم عملیات دشمن با برنامه ریزی نیروهای زرهی خود را وارد منطقه کرد. به‌طوری که دشت پر از تانک شد که پس از انهدام تعداد زیادی از تانک های دشمن، چون احتمال حفظ منطقه نمی رفت، نیروها ناچار از عقب نشینی شدند. در مراحل سوم، چهارم و پنجم عملیات رمضان با وجود گرفتن تلفات از دشمن، اما به‌دلیل وجود استحکامات ارتش عراق مجبور به عقب نشینی شدیم. چرا که در عمق منطقه وقتی جلو می‌رفتیم، با موانعی شامل کانال آب، سیم خاردار، میدان مین و کمین روبه‌رو بودیم که وقتی این‌ها تمام می‌شدند تازه به خاکریزهای مثلثی شکل می‌رسیدیم. عراقی ها زمین را کاملاً مسلح کرده بودند و از خاکریزها از سه ضلع دفاع می‌کردند، به‌طوری که دور تا دور آنها امکان نفوذ نبود. منطقه عملیاتی کاملاً مسطح و دشت بود و ۴۰۰ متر میدان مین مقابل ما بود.

■ آثار تغییر وضعیت از کی پیدا شد؟

چند روز بعد از آغاز عملیات جلسه‌ای با فرماندهی کل - محسن رضایی - برقرار شد. در این جلسه آقا محسن ضمن تبریک مجدد پیروزی فتح خرمشهر تحلیلی را در مورد ادامه عملیات و ورود به خاک عراق ارائه داد و گفت: «بعد از فتح خرمشهر و برتری سیاسی - نظامی ایران نسبت به عراق، احساس کردیم بر محور عدالت و تنبیه متجاوز، کشورهای منطقه و جهان زمینه پایان جنگ را فراهم می کنند، ولی آنها خواهان حفظ حکومت عراق و فشار بر جمهوری اسلامی ایران‌اند. عراقی ها در این زمان به‌دلیل ضعف، مسأله صلح را مطرح می کنند، ولی آنها ذره ای به صلح حقیقی اعتقاد ندارند. بی شک هدف آنها گرفتن زمان از ما برای تقویت مجدد نیروهایشان است. بنابراین، در این زمان بهترین و عاقلانه ترین راه، ورود به خاک عراق و انجام عملیات نظامی است. تا هم برگ برنده ای در دست ما در مذاکره ای که اگر قرار باشد صورت بگیرد، باشد و هم عراق دوباره به فکر تهاجم نیفتد.» با سخنان آقای رضایی، عده ای موافق وعده ای هم مخالف بودند. هر دو گروه برای اثبات نظرات شان دلایلی را مطرح می کردند. آقا محسن رضایی آن روز با امید و قوت حرف می زد و مطمئن بود که ما پیروز خواهیم شد.

روز دوم عملیات ساعت حدود ۸:۴۵ صبح درگیری شدید شروع شد. بچه ها به تانک ها و نفربرهای آنها رحم نمی کردند و با موشک های آرپی جی دمار از روزگارشان درمی آوردند. اما هر تانکی که منفجر می شد، بلافاصله تانک بعدی جای او را پر می کرد. منطقه پر از تانک های عراقی شده بود. فرماندهان گروهان ها همچون؛ قاسم زارع، مجید رشیدی و مسعود فتوت از گردان ۹۳۸ پس از رشادت‌های بسیار به شهادت رسیدند، فرمانده گردان زرهی تیپ امام سجاد(ع)، حسین حسین نژادیان نیز به شهادت رسید. متأسفانه، برادر درجه ای در این عملیات اسیر شد و به توان پدافندی ما در منطقه لطمه وارد شد. خاکریزهای مثلثی هم نفس ما را گرفته بودند. برای اولین بار بود که ما با چنین پدیده ای مواجه می شدیم. مستشاران ارتش شوروی، در این عملیات عراق را پشتیبانی می کردند. اتفاقاً طرح مسلح کردن زمین شلمچه از جمله خاکریزهای مثلثی را فرماندهان ارتش شوروی داده بودند.

هفته نخست عملیات، هفته دردآوری بود. گرما، تشنگی و خستگی همه ما را کلافه کرده بود. چاره ای نبود و باید پای کار می ایستادیم.

هفته دوم در حالی که مدام درگیری با عراقی ها ادامه داشت، از فرماندهی قرارگاه به من اعلام شد: «یک گردان در محور تیپ نجف اشرف به کمک احمد کاظمی بفرست.» زیرا عملیات فقط در محور پاسگاه زید انجام می‌شد. بلافاصله، یکی از گردان های قوی به فرماندهی علیرضا رفاعیت را حرکت دادم. ساعتی بعد فرمانده گردان تماس گرفت و گفت: «اینجا تا چشم کار می کند تانک و نفربر عراقی آمده است.» پس از ساعاتی مقاومت جانانه یک مرتبه ورق برگشت، عراقی ها پاتک سنگینی را با انبوهی از تانک شروع کردند. دیگر کنترل آنها از دستمان خارج شد. تیپ ما و تیپ نجف اشرف قدرت مقابله کامل با تانک های عراقی را از دست دادند.

بسیاری از بچه های آرپی جی زن هنگام شلیک موشک، با گلوله مستقیم تانک ها یا تیربار آنها به شهادت رسیدند. وقتی اوضاع را به فرماندهی قرارگاه اطلاع دادم، آنها متقاعد شدند که نمی شود در این محور مقابل دشمن ایستاد، بنابراین دستور عقب نشینی صادر شد. در آن عملیات عراقی ها احساس خطر جدی کرده بودند. آنها بخوبی می دانستند که با این موج نیروی انسانی در سراسر محورهای عملیاتی ایران، تا پشت دروازه های بصره خواهد رسید. کشورهای حامی عراق هم دریافته بودند اگر ایران به دروازه‌های بصره برسد، دیگر هیچ کس قدرت مقابله با آنان را نخواهد داشت. با اعلام عقب نشینی، تمام تیپ ها به عقب بازگشتند. وبدین ترتیب عملیات رمضان در چهار مرحله و پس از ۱۵ روز با عدم فتح مواجه شد.

یک عکس یک خاطره

مرجان قندی
خبرنگار

مرداد ماه سال ۶۹ بود و آزادگان پس از سال‌ها اسارت در زندان‌های رژیم بعث صدام با ورود به کشور به جمع خانواده‌های خود می پیوستند. آزادگان از چند نقطه مرزی با تشریفات وارد کشور شدند. از چهره هر کدامشان می شد فهمید که هنوز شک داشتند که آزادیشان جدی است یا نه؟ اغلب، نخستین واکنش آنان بوسه بر خاک میهن و اشک شوق بود. اما بجز این ها صحنه‌های عجیب و زیبا در آن روزها کم نبود. خیلی از این صحنه ها توسط دوربین عکاسان جاودانه شد. «جاسم غضبانپور» و «علی کاوه» از عکاسان نام آور دوران دفاع مقدس و از جمله هنرمندانی که موفق به تصویرگری از ورود آزادگان سرفراز به وطن شدند از عکس ها و خاطرات شان از ورود آزادگان به ایران می گویند.

انتظار کشنده اما شیرین

جاسم غضبانپور

جنگ تمام شده بود و دغدغه همه بازگشتن یا روشن شدن وضعیت عزیزانشان بود. همه آنهایی که از عزیزانشان هیچ خبری نداشتند و امیدوار بودند که زنده باشند، حتی مادرانی که خبر شهادت فرزندشان را داده بودند بی آنکه جنازه ای رسیده باشد، مفقودالاثرها، خلاصه همه آنهایی که رفته ولی برنگشته بودند، همه و همه منتظر بودند.

هرثانیه به اندازه یک عمر بود. بچه هایی که هرگز پدر را ندیده بودند، زنانی که تنها یک شب کنار شوهر زندگی کرده بودند، مادرانی که تنها پسرشان را راهی جبهه کرده بودند، همه منتظر بودند و چه انتظار کشنده ای. حوالی ظهر ستاد تبلیغات جنگ برای چندصدمین بار اعلام کرد که صدام آماده تبادل شده، کی؟ فردا.

نمی دانم چند نفر بودیم که آماده رفتن به خسروی شدیم تبادل آنجا انجام می شد، هیچ کس خوشبین به قول بعثی ها نبود به هر حال عصر با یک ون از ستاد تبلیغات راه افتادیم، نصفه های شب رسیدیم به آخرین پست بازرسی. راننده اعلام کرد: اینجا آخر خطه، باید تا صبح همین جا منتظر باشید. آنقدر تاریک بود که هیچ چیز و هیچ جا دیده نمی شد، خیلی سریع هر کس روی صندلی اش خوابش برد، با صدای اذان و مشت هایی که به ماشین کوبیده می شد بیدار شدیم، برادرا نماز، نماز. آرام آرام هوا روشن شد، دیدیم که وسط شهری هستیم که جز یک میدان خرابه، بقایای یک مسجد و چندتا نخل چیز دیگری نبود.

اینجا خسروی است و انتظار... و شنیدن انواع اخبار درست و غلط از نوار مرزی. جمعیت همین طور بیشتر و بیشتر می شد و بعثی ها هم زمان تحویل را عقب می انداختند. هوا، هوای خرمایزان، شرجی و گرم بود.

و بالاخره آمدند، چندین اتوبوس.

و این اولین عکسی است که گرفتم بعد از آن حالم ...

عکاسی با چشمانی اشکبار از آزادگان

علی کاوه

من کارمند تلویزیون بودم و جزو اولین گروهی که از واحد صدا و سیما برای عکاسی از ورود آزادگان اعزام شد. ما یک گروه پنج نفره متشکل از خبرنگار، فیلمبردار، صدابردار، عکاس و راننده بودیم که وارد کرمانشاه شدیم. آن زمان آقای عبدالله نوری وزیر کشور بود، ایشان هم به آنجا آمده بودند و چون قبلاً مدیر اخبار تلویزیون بودند من را شناختند و از گروه من به عنوان عکاس، فیلمبردارمان آقای حاج حسینی و صدابردارمان آقای میرزایی در پاترول شان سوار شدیم و به عنوان اولین گروهی که وارد خاک عراق می شد از مرز گذشتیم. آنجا به مقرصلیب سرخ رفتیم تا از ورود آزادگان عکس و فیلم تهیه کنیم. در عمر ۷۴ ساله‌ای که خدا به من داده است دوبار گریه کرده‌ام! یک بار آن، روز ورود آزادگان بود، زمانی که آزاده ها وارد خاک کشور شدند و خودشان را روی زمین خاکی می انداختند و از خوشحالی گریه می کردند و اصلاً توجهی نداشتند که روی زمین خاکی آنجا پر از تیغ و خار است و امکان دارد دست و صورتشان صدمه ببیند و زخمی شوند. همانطور که همه آزاده‌ها افتاده بودند روی خاک و گریه می کردند من هم گریه می کردم و عکس می گرفتم. آن روز یکی از روزهای قشنگ عکاسی در زندگی من بود. از کسانی عکاسی می کردم که چندین سال در اسارت بعثی های عراق بودند و بعد از این مدت به خاک کشور پا می گذاشتند. وقتی که فیلم و عکس ها از تلویزیون پخش شد واحد مرکزی کرمانشاه تعجب کرد که واحد آنها این فیلم را نداشت اما گروه ما که از تهران رفته بود این گزارش را تهیه کرده بود. صبح روز بعد به مرکز هوانیروز کرمانشاه رفتیم و ساعت ۵ صبح سوار هلی کوپتر شدیم تا به سمت سرپل ذهاب برویم. آنجا فرمانده لشکر۵۷ ذوالفقار هم با ما همراه شد و ما به همراه ایشان برای بازدید به چند جا رفتیم. زمان برگشت به پادگان ۵۷ ذوالفقار وقتی هلی کوپتر می خواست روی زمین بنشیند تعادلش را از دست داد و به زمین خورد و همه ما زخمی شدیم. شب من به همراه آزاده ها سوار هواپیما شدم و همه به تهران آمدیم. به خاطر صدمه‌ای که من در آن حادثه دیده بودم سه ماه استعلاجی داشتم و ارتش به من عنوان جانباز داد.